

سعید نفیسی و اندیشه‌های او

سعید نفیسی به سال ۱۲۷۴ ه‍.ش در تهران چشم به جهان گشود. تحصیلات خود را در ایران، سویس و فرانسه به پایان رسانید و به کشور خود برگشت و به عنوان دبیر به خدمت مردم ایران درآمد و سپس به مقام استادی دانشگاه تهران رسید.

چشمان نفیسی دنیای بیگانه را دیده و روح او درد غربت را چشیده بود. وی آسیا، آفریقا و آمریکا همه جا را گشته، از تحقیق و مطالعه بسیار بهره برده و قرینه‌های تجارب را غنی ساخته بود. نفیسی می‌دید که سیل فرهنگ غرب دیوارهای تمدن شرق را نابود می‌کند. جوانان از فرهنگ خود بی‌خبر می‌مانند و در تلاش زندگانی خوب و آسایش مادی از اقدار خود بیگانه می‌باشند و دنیای احساس و عاطفه در مقابل چیرگی تسخیر جهانی تاریک می‌گردد. نفیسی از آنهایی بود که بعد از حصول علم و دانش ارزش فرهنگ و وطن و ارث ملک و میهن خود را باز شناخت و در زمانی که همه گرایش به غرب داشتند و در تلاش آتیه خوب و تابناک، کشور خود را ترک گفته به اروپا و آمریکا هجرت می‌کردند، قهرمان داستان سعید نفیسی در آرزوی اذان مغرب جان به جان‌آفرین می‌سپارد. نویسنده ارزش دین و فرهنگ را نشان می‌دهد و می‌خواهد که در تار و پود داستان‌های خیالی به مردم عرضه کند که اشرف‌المخلوقات با دیگر آفریده‌ها چه فرقی دارد و مطرح می‌کند که همان فرق، اساس ارتقای انسانی است. بشر قدرت خلاقیت و ابتکار دارد یعنی به وسیله عقل و خرد خویش نقش‌هایی را در این جهان به وجود می‌آورد. او هیچ وقت تابع شرایط زمانی نیست پس آشکار است که برای بشر مسئله ردّ و قبول بر معیار سنجش است. روزگاری که جامعه پدیده‌های زمان را می‌پذیرد و از آن پدیده‌ها بدون سنجش پیروی می‌کند، روزگار انحطاط و رکود

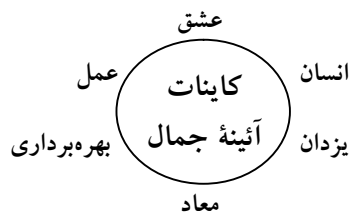
است. او می‌دید که عقب ماندگان جز غرب الگویی ندارند و غرب است که در هر زمینه زندگی شرق تهاجم دارد پس اگر جلوگیری نشود این سرمایه‌پرازش فرهنگ از دست می‌رود.

غرب امروز برای اعتلای انسان متوجه دین شده و نفیسی قبلاً درک کرده بود که نخستین مایه بشریت‌ساز «دین» است. دین غذای روح و طعمه بدن لاغر رنج کشیده است، وی می‌خواهد چنین ثروت بی‌زوالی را حفظ کند.

سعید نفیسی یکی از نویسندگان متعهد است که در نوشته‌های وی لطافت ذوق، رقت احساس و درد روزگار خیلی چشمگیر است. وی چون می‌خواهد که دیگران را بر رهگذر فکر و عاطفه خود عبور دهد، کاروان عشق درست می‌کند و با عبور از راه‌های پُریچ فلسفه اسلامی، توجه خوانندگان را به سوی علت آفرینش انتقال می‌دهد و داستان‌های عشق را می‌سراید:

”می‌دانی من از کی دل‌باخته توام. زمانی بود که یزدان طرح آفرینش می‌ریخت او بود و او... چندی گذشت و یزدان خواست آن آرامش یکنواخت جهان ازل را برهم زند. فرشتگان را آفرید و آن جاذبه وجود آن بخار دل اوبار را به ایشان عرضه کرد. ایشان سزاوار این عشق نبودند و از پذیرفتن این درد جهانسوز سر باز کشیدند. آنگاه یزدان من و ترا آفرید... از آن روز تو خواهان من شدی و من دل‌باخته تو شدم^۱“.

نفیسی برای فهمانیدن تاریخ آفرینش و هدف زندگانی یک دایره نظام عشق را در نوشته‌های خود ترسیم می‌کند:



۱. سعید نفیسی، فرنگیس، ص ۵۰.

و "من و تو" نفیسی کسی دیگر نیست بلکه فرزندان حضرت آدم هستند و عشق در نهاد ایشان "ودیعۀ پروردگار" است. او در زمانی زندگی می‌کرد که حرف‌های تجدد و مدرنیسم رواج پیدا کرده بود و درک عشق وی در روزگار فرو رفته در مادیت شاید دشوار می‌بود، چنانکه خودش می‌نویسد:

"این صحایف آینه‌ای است از تظاهری که اندیشۀ من در پی آن نقطه موهوم روزی چند کرده است. شما آن را هرچه می‌خواهید بنامید. اگر عشق می‌دانید یا اگر هوس و تفنن نام می‌گذارید نه از آن تسمیۀ نخستین برخوردار خواهم بالید نه از آن تسمیۀ دوم فضیحت زده خواهم شد".^۱

غرض شیوه‌ای را اختیار کرده که هم شرح اندیشه است و هم غزل. عشق نفیسی «عشق بی‌قید^۲» است. «نخستین گام او بی‌درنگ به مقصد می‌رسد»^۳ و زبردست‌ترین و چیره‌ترین نیروهای طبیعت است^۴ و انسان با وجود تمام توانایی زیر نگین عشق است. بدون عشق زحمت‌ها کشیدن، روزها را به شب گردانیدن و شب را با روز عوض کردن باعث کاهش و "در حالت عشق در دریای مصیبت و بلا شنا کردن باعث «افزایش» است عشق قوی‌ترین نیروها را در روح انسان بیدار می‌کند»^۵.

عشق از دیدگاه نفیسی وسیله نیرو بخشیدن شکست و نابودی زندگی جهان است و این ادیب هنرمند در زیر لایه‌های نهان نهاد فکری و فرهنگی جستجو می‌کند و برای تحرک جامعه‌ای اقدام می‌کند که مایل به ستیزه‌گری، منافقت، خودپسندی و مادیت است. "عشق آن کشاکش دریای بیکران سرشت هر موجودی است که اگر روزی از میان برخیزد هر رشته‌ای از این تار و پود هستی را بادی به گوشه‌ای دیگر از دیار نیستی خواهد برد. عشق به منزله آن ریسمانی است که دانه‌های پراکنده

۱. سعید نفیسی، فرنگیس، ص ۵.

۲. همان، ص ۱۳.

۳. همان، ص ۱۲.

۴. همان، ص ۱۸.

۵. همان، ص ۲۲.

این سبحة آفرینش را بهم پیوسته است و اگر روزی گسیخته شود هر دانه‌ای زیر پای یکی از این عوامل نیستی بی‌سپر خواهد شد^۱.
این عبارت تمام راز آفرینش را در خود نهفته دارد و ارزش فرد و جامعه و بافت جامعه را نشان می‌دهد.

چگونگی عشق

نفیسی در نثر الهام بخش خود مسایل علمی و فرهنگی را در پیکر عشق گنجانیده، دنبال واقعیت‌های نظام اجتماعی می‌گردد. راستی هنرمند همان است که به محیط نگاه کند و دید وی از دیگران متفاوت باشد و حرفهای وی ترجمان آن افکار باشد و چنین اندیشه‌هایی جاودان می‌ماند:

”عشق فروغی از آن پرتو ازل و ابد است که ذرات جهان را به یکدیگر می‌فشرده و قوام این عالم هستی را فراهم ساخته است“^۲.

عشق در نظر نفیسی پاداش ستایش ربانی است که نباید آلوده به گناه و سود و زیان باشد و اگر این چنین نیست، چیزی دیگر جز شهوت نیست و خدا شهوت را دوست ندارد. عشق بدون شهوت، عشق پاک و با عصمت مایه اوج کمال انسانی و باعث زندگانی جاودانی است در صورتی که عشق آلوده «ننگ جامه سفیدروان» و بالاخره سرنوشت مرگ و فنا است. او می‌نویسد:

”آن مردم شهوت‌پرست تن‌پرور همه می‌میرند“^۳.

ولی برای پاک‌دلان مرگ اصلا وصال دائمی است چنانکه در داستان اذان مغرب نویسنده، علی قلی را یک عاشق واقعی مجسم کرده که در حالت پیری و محرومی فقط عشق بود که او را زندگی می‌بخشید. وی در آرزوی قربت خداوندی تمام ملک محله جنوبی خود را می‌فروشد و در محله غربی نزدیک مسجد خان خانه اختیار می‌کند تا آهنگ دلسوز مودن را یکبار از مناره بلند و با شکوه مسجد خان بشنود ولی بیست و

۱. سعید نفیسی، فرنگیس، ص ۴۸.

۲. همان، ص ۴۸.

۳. همان، ص ۴۹.

پنج سال است که این آرزو همان طور در سینه‌اش باقی مانده است. فضای دربند برایش همیشه غمگین است. زیرا هشتاد سال است که دربند از ایران جدا شده و این جدایی‌های سیاسی باعث نابودی فرهنگی شده و تمام علامت‌های دیرینه اسلامی تغییر کرده است. تأسیس کارخانه‌ها شهر را زیر تاثیر نوگرایی غرب برده بود. زمانی بود که قبل از نماز پنجگانه صدای ملایم موزن در سکوت طنین می‌افکند ولی اکنون هیچ دنیای نیایش آنجا باقی نیست. این انتهای عشق است که قهرمان داستان آن دو سکه طلائی را که مادر بزرگش هنگام عروسی مادرش به او داده بود و وی آن را رزق حلال پنداشته برای دفن و کفن خود نگهداشته بود به شخصی که از دیلمقان می‌آید، می‌دهد تا در برابر آن به شنیدن صدای دلنواز و روح بخش الله اکبر مسرور گردد و بی‌پروا از هزینه تدفین و تکفین خود، به سوی عالم ملکوت پرواز می‌کند. این نوع مرگ، مرگ نیست، بلکه وصال به معشوق است و خداوند متعال پشتیبان چنین عاشق پاک و بی‌ریا است.

حسن و عاطفه

حسن از دیدگاه این دانشمند برجسته ویژگی ندارد بلکه نام یک اندیشه و فکر و نمود یزدان‌پرستی است. در این مورد در یکی از رمان‌های خود که به اسم قهرمان رمان موسوم است می‌گوید:

”فرنگیس! چه اسم قشنگی! این کلمه به خودی خود زیبایی ندارد. تمام زیبایی توست که در آن جمع شده. من یقین دارم که تو اگر اسم دیگری می‌داشتی باز همین اثر را در روح من می‌کرد“^۱.

برایش مبنای حسن عشق است و عشق نام یک احساس است و دنیای احساس و عاطفه گاهی مخصوص به شخص است و گاهی ویژه مکان و زمان. اگر کسی محبت به یزدان دارد و کاینات را آئینه جمال یار می‌داند، هر ذره‌ای برایش زیبا است و انسان مرکز زیبایی است. با این باور تمام نسل انسانی با یکدیگر جز دوستی هیچ سروکاری

۱. سعید نفیسی، فرنگیس، ص ۱۴.

ندارد و وجود خود را از مرزهای خود ساخته آزاد می‌کند و از حدود شرق و غرب و از امتیاز سپید و سیاه بدر می‌آید. همه چیز برایش دوست داشتنی است و این احساس ستایش عبادت و یزدان‌پرستی است. او می‌نویسد:

”اوست که ترا زیبا می‌خواهد و اوست که مرا به سوی خویش می‌برد“^۱.

تعبیر الله جمیل و یحب الجمال و من عرف نفسه فقد عرف ربه، همین است. نفیسی انسان را در چارچوب حسن و عشق اسیر کرده و اداری می‌سازد که اگر دوام می‌خواهیم باید در این «عالم سراسر فریب» کار و کوشش کنیم. زیرا هدف این طی طریق و مسافرت طولانی به قول نویسنده این نیست که «از این خزانه شادی و غم توشه‌ای برای آن سفر دراز برداریم»^۲ و «اندوخته» زندگی جاوید را با خود ببریم، بلکه باید در این فرصت ریاضت کشیم و خود را بشناسیم و بیاراییم که ما نشانه پروردگاریم. این جاذبه الهی هنگامی بدست می‌آید که دارای احساس و «سوز درون» باشیم و آن هم به حدی رسیده باشد تا دنیای انسانیت در کشاکش عشق و در ادای «پیمان خویش» پیروی کننده حق گردد. در غیر این صورت نه جمال یزدانی باقی می‌ماند و نه کمال انسانی بل آثار سیه‌بختی‌ها از همین جا شروع می‌شود زیرا اگر همین احساس منفی باشد نشانه‌های هوس پدیدار می‌گردد. پس برای بازیابی هدف انسان جان خود را به طرف هلاکت می‌برد و هر زبردستی حتی نادانسته در گذراندن مرحله‌های زندگی، زبردستان را له کرده جلو می‌رود و پریشان خاطر در تلاش آرزوهای تازه هر روز ناکامی و محرومی بیشتری می‌یابد نفیسی این نوع مسایل خشک و پیچیده زندگانی روزمره انسان را مثل یک نقاش هنرمند با تمام زیبایی در واژه‌ها و جمله‌های کوتاه و بلند رنگ‌آمیزی کرده و در لابلای نامه‌های عشقی که عنوان لطیف احساسات انسانی و بست و بن زندگانی است، بحث کرده است. وی در رمان فرنگیس فلسفه محبت، عبادت، اطاعت، بی‌گناهی و مخصوصاً همزیستی را مطرح کرده و خودپسندی و خودخواهی را مورد انتقاد قرار داده است. او می‌گوید که تمام دگرگونی‌ها در اجتماع فقط بر بنای خودنگری

۱. سعید نفیسی، فرنگیس، ص ۵۱.

۲. همان، ص ۷۳.

است. وی این مسئله را خیلی روشن در ضمن بازدید دارالمجانین ارائه داده است. وقتی که در دارالمجانین برای ملاقات آخرین مجنون رسید، تاب تحمل را از دست داد و خیلی ناراحت شد و سبب ناخوشی خود را محمول بر خودبینی کرده می‌گوید:

”از دیدار تمام این دیوانگان دل من به درد نیامد، بر هیچ یک مرا دل نسوخت، مگر این جوان که من و او با یکدیگر آشنا بودیم. اگر او را هم نمی‌شناختم بر او هم دلسوزی نمی‌کردم. تنها همین‌جا بود که من دانستم آنچه در مردم هست و آن را رحم و دلسوزی و دادگری می‌نامند. جز خودپسندی و خویشتن خواهی نیست... چون خویشتن را دوست می‌داریم برای آشنای خود هم دلسوزی می‌کنیم و آن هم برای آن است که آشنای ما نزدیک است... چنان که من در میان شصت و هفت تن دیوانه که دیدم تنها دلم بر آن کسی سوخت که اندک نزدیکی با من داشت و خودپسندی من مرا برانگیخت که دل بر او بسوزانم“^۱.

تا اینجا حرفش تمام نشده و وی احساس می‌کند شاید ناشنیده و نافهمیده بماند پس از معشوقه خویش می‌پرسد:

”نمی‌دانم این فلسفه دقیق مرا خواهی فهمید؟“ و در آخر نتیجه‌گیری می‌کند که ”انسان جز مظهر خویشتن‌پرستی نیست“^۲.

نفیسی نمی‌خواهد که پستی انسان‌ها را ببیند و حتی از روز روشن نفرت دارد زیرا روز هم آشکار کننده همین دمل‌ها است، هر صدایی که در روز شنیده می‌شود یک آهنگ نامطبوعی دارد و یادآور رنج‌ها و اندوه‌های نهانی است و شب بالعکس مظهر طبیعت، تاریکی، سکوت، آرامش است و هرچه دیده و شنیده می‌شود فقط و فقط زیبا است. زمانی که نفیسی زندگی می‌کرد شالوده جامعه بر اطاعت بود و نقد و اعتراض سیاسی وجود نداشت ولی انحطاط نظام اجتماعی همیشه برای صاحب‌نظران مسئله بود و ایشان فرصتی به دست می‌آوردند که در نوشته‌های خود چنین موضوعاتی را

۱. سعید نفیسی، فرنگیس، ص ۶۳.

۲. همان، ص ۶۴.

آشکارا یا محرمانه بررسی کنند. در این مورد نفیسی با موفقیت دشنه را زیر آستین نهاده حمله می‌کند.

در رمان فرنگیس، ذکر دارالمجانین تمثیلی است که اصلاً یا علامت زندان است. زندانی که جای روشنفکران، روحانیون، زنان با حجاب، شاعران روشن‌بین و بچه‌های با هوش است یا جای آنان است که زیر ستم شاهی زندگی می‌کردند و روزی در دنیای نیستی گم شدند. او می‌نویسد که دیوانگی فرزاندگی و فرزاندگی دیوانگی است. نزد شیفتگان دنیای مادیت، آنکه با نظام بشر ستیزه کرد و در آثار خودش درباره آن رسوم ناپسندیده جرّ و بحث داشت، ولی پیرو همان خرافات بود، فیلسوف و دانشمند است و با این صفت بدی‌های او را می‌پوشانند. دیوانه کسی است که بدون اظهار ناپسندیدگی، از چیزهای لازم و محترم اجتماع بشر بیشتر انحراف جسته با وجود تمام اذیت‌های مادی، زندگانی بی‌قید را دوست دارد و مثل آزادگان بسر می‌برد و با جرأت تام کارهای ناکردنی را انجام می‌دهد. در آخر به طنز می‌پرسد که اصلاً دیوانه کیست؟ آیا کسی که "هزار تن را به فرمان خویش در می‌آورد یا آن که می‌کوشد از زیر فرمان هزار تن خویش را رها کند!"^۱.

خیلی جمله پر معنی‌ای است. جای دیگر می‌نویسد:

"در هر گام لاشه آزادی و مساوات و عدالت را می‌بیند که بر روی زمین افتاده و گویی هرگز کسی دمی در آن ندیده بود"^۲.

پس مطرح کردن آزادی در چنین فضای ناسازی هم شهادت نفس را نشان می‌دهد و هم عمق اندیشه را. در ضمن روشنفکری و بیدارمغزی ایران را با اروپا مقایسه می‌کند و می‌نویسد که اگرچه تهران مرکز کشور است ولی تعداد مجنون‌ها بیش از دو یا سه نفر نیست و این علامت آن است که اینجا بیداری و آگاهی خیلی کم است برای اینکه دیوانگی بر بنای علم و آگاهی و فشارهای اجتماعی است. به همین دلیل است که در آن دارالمجانین بین دیوانگان، جنون مردان و بچه‌ها درمان ناپذیر است و زنان قابل

۱. سعید نفیسی، فرنگیس، ۶۵.

۲. همان، ص ۹۰.

معالجه‌اند. این نوع کنایه‌ها و شوخی‌های لطیف وضعیت اجتماعی آن منطقه را توضیح می‌دهد که مردان نسبت به زن آگاه و با خبر هستند و بچه‌ها بر بنای عدم التفات پدر و مادر تحت فشار جامعه. پس این دو دسته و جمعیت زیاد گرفتار حوادث است. یکی بر بنای تفکر و دومین بر بنای دگرگونی احساس و عاطفه. بهر حال ذکر دارالمجانین، سیاست پست و زبون آن روزها را آشکار می‌کند و وضع جامعه را در ابهام مورد انتقاد قرار می‌دهد. به طور مثال:

جنون با جسم سر و کار دارد، نه با فکر و نظر و دلیل می‌دهد:

”چه بزرگ‌ست آن قیافه درهم گرفته... که در دارالمجانین با خاموشی تمام مسایل ریاضی یا دشواری‌های حکمت یا اصول علمی را از دماغ گسیخته پریشان خویش دور نمی‌کند“^۱.

به این صورت نشان می‌دهد که دانشمندان و اهل فکر و نظر گرفتار چه بلایی بودند. غرب‌زدگی و تجدد خواهی نیز علیحدگی از رسوم و سنن دیرینه ایرانی باعث ناراحتی نویسنده است. او نمی‌خواهد چشم خود را باز کند. چنانکه در بیان یک مرد ایلخانی می‌نویسد:

”تمدن جدید را مانند تحمیل پذیرفته‌اند اینجا بر خویشان دلم سوخت این چشمانی را که بر روی دلارای تو گشود چرا بر این ناهنجاری‌ها بگشایم“^۲.
نفیسی در چنین سیل بی‌حجابی و لادینی، شرم و عفاف زن و بستگی به دین را علامت فرد می‌داند:

”آن یگانه زنی که ما از میان دیوانگان دیدیم در میان عبارت‌های پراکنده و سخنان نامفهوم خود از اینکه نامحرم رخساره وی را دیده است می‌نالید و دل‌بستگی خود را بدین خوی مذهبی نشان می‌داد.

باز نکته دیگری از این نکته‌های اجتماعی بر من گشوده شد. در میان این دیوانگان آنانکه در جنون پیشرفت چندان نداشتند یا اصلاً دیوانگی ایشان

۱. سعید نفیسی، فرنگیس، ص ۵۹.

۲. همان، ص ۳-۱۱۲.

سبک بود طبعاً شرم و عفاف داشتند ولی شمار دیگری از این دیوانگان که در جنون خویش کهنه کارتر بودند به آزر و عصمت پای بست نبودند و به پوشانیدن عورت توجه نمی‌کردند از اینجا دانستم که این نکته هر چند طبیعی به نظر می‌آید بیشتر عادت‌ست که در نتیجهٔ فرزاندگی و فرد مردم را دست داده است.^۱

وی امتیاز مادیّت و معنویت را طوری مطرح کرده که هم شرح دین است و هم فلسفهٔ اسلامی. او می‌نویسد که اسیران عالم مادی اصلاً دیوانه هستند و همیشه مایل به پرخاش و تعدادشان نیز زیاد است و آنانکه روحانی، اندیشمند، روشنفکر و علاقه‌مند دنیای معنویت بودند، همیشه بی‌ضرر بوده‌اند "که حتی در بحبوحهٔ جنون اندیشهٔ ایشان پیوسته در عالم معنوی پرواز می‌کند و در آزار کسی نیستند"^۲ و این قشر مردم چقدر انقباض روحی داشتند. راستی نفیسی علیه تمام این نابسامانی‌ها قد علم کرده ولی در زمینه‌های داستانی مثل باروت گسترده است که گاهی در شوخی و طنز و گاهی در اضطراب روح یا در اختناق جامعه منفجر شده است.

آثار سعید نفیسی نمودار روح ملی و معرف تمدن و فرهنگ پیشینهٔ ایران است. وی هیچ وقت راضی نیست که فرهنگ اصیل و غنی که سینه به سینه گشته و به نسل حاضر رسیده، در طی قرن‌های متمادی به فراموشی سپرده شود. در نتیجه به عنوان یک مصلح به زن و مرد ایران هم آداب و رسوم و فرهنگ و هم شیوهٔ زندگی کردن را نهان و آشکار مخصوصاً در داستان‌های تاریخی ماه نخشب ذکر کرده است او خودش در دیباچهٔ «ماه نخشب» می‌نویسد:

"امیدوارم به جوانان دلیر و پرشور برومند ایران آموخته باشم که چسان باید از پهلوانان کشور بزرگ کهن سال سرافراز خود در راه جان سپاری و دلاوری در برابر بیگانگان پیروی کنند. امیدوارم به مادران ایران راهنمایی کرده باشم که چسان فرزندی برای ایران بزایند و بپرورند"^۳.

۱. سعید نفیسی، فرنگیس، ص ۶۲.

۲. همان، ص ۵۹.

۳. سعید نفیسی، ماه نخشب، ص ۴.

راستی این مرد متعهد خواستار سعادت یک ملت بود
 "همیشه طرفدار جدی تربیت و تجدد و آزادی و استقلال و برابری حقوق
 زنان ایران بوده‌ام".^۱

نفیسی یک مرد میهن‌پرست بود و می‌خواست به وطن خدمت کند.
 "از دیار خویش شرمسارم که آنچنانکه دلم می‌خواست مجال نیافتم به آن
 خدمت کنم".^۲

"روان من همیشه به سوی آن نگران خواهد بود".^۳

نفیسی هنرمندانه خون یک مرد ایرانی را به جوش می‌آورد و در پیر و جوان و زن و
 مرد روحی می‌دهد که وجودشان برانگیخته می‌شود و تکه تکه چیزهایی را که احساس
 لطیف انسانی را به هیجان می‌آورد، ماهرانه ارائه می‌کند. بزرگی وطن، ارزش خانه،
 زادگاه، فرزندان و مسایل ارثی را طوری مطرح می‌کند که جلال پیشینه و شکوه قبلی
 ایران و خدمات نیاکان ستوده باشد. او می‌نویسد:

"روز بروز تازیان در سرزمین پدران حکیم بلخی نیرومندتر می‌شدند و
 فرزندان دیار کم کم پی برده بودند که دیگر جانفشانی در میدان‌های جنگ
 چاره کار و داروی درد نیست. چه سود که دلاوران دیار بیهوده جان خویش را
 فدا کنند".^۴

در قطعه‌های بالا اگر به جای "پدران حکیم بلخی، یا «پدران خود» واژه ایران
 بکاربرده می‌شد ظاهراً در معنی فرق خاصی نمی‌بود. ولی به توسط این گونه تراکیب
 جذبۀ ملی یک انسان بدون فکر و اندیشه حرارت می‌یابد و نسبت به غاصبان و
 مهاجمان نفرت شدیدتر دیده می‌شود. همین انتخاب اسم حکیم بلخ نیز دانشمندانه
 است یا بندش‌های واژگان «جانفشانی در میدان جنگ»، «چاره کار و داروی درد»، ایران

۱. سعید نفیسی، ماه نخشب، ص ۱۷۴.

۲. همان، ص ۱۷۷.

۳. همان، ص ۱۸۰.

۴. همان، ص ۱۰.

گرامی خویش را از چنگال بیگانگان رها کند^۱. بر قلب خوانندگان تاثیر می‌گذارد و ملت را به نظر مظلوم می‌رساند.

سعید نفیسی مردی بزرگ و علم دوست بود. وی کتاب‌های زیادی نوشته است به طور مثال تاریخ اجتماعی ایران، تاریخ زبان و ادب فارسی، نمایشنامه، داستان و رمان و غیره. ولی در این مقاله بحث به ویژه پیرامون رمان فرنگیس است.

داستان‌های تاریخی نفیسی هم نمایانگر عظمت ایران است و هم فداکاری‌های ایرانیان و روح مضطرب نویسنده را نشان می‌دهد. وی همیشه برای ملک و ملت نگران و آرزومند یک آینده تابناک و روشن است. قلمش زیبا و سخنش شیرین است.

منابع

- سعید نفیسی، فرنگیس، بنگاه نشر اندیشه، تهران ۱۳۳۸ ه. ش.
سعید نفیسی، ماه نخشب، کتابخانه طهوری، چاپخانه رنگین.

۱. سعید نفیسی، ماه نخشب، ص ۱۹.